

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در مواقیت است. این قضیه را هم قبلاً خدمت رفقا گفتم که روش بحث ما در بحث خارج پیگیری مسائل فقهی به شکل متعارف در تقریرات نیست، این‌ها کار رساله‌های عملیه است، ما یک قدری بالاتر از آن عمل می‌کنیم حالا فرض کنید که مثل کتاب‌های شرایع و مختصر و امثال ذلک و صاحب ریاض و این‌ها. در بحث خارج آنچه که مدنظر باید باشد ریشه‌یابی علل استنباط و اجتهاد است، این باید مورد نظر باشد که متأسفانه در درس‌ها به این قضیه کم توجه می‌شود. مباحثی افراد، آقایان در نظر می‌گیرند و بعد این را ادامه می‌دهند یک یک از فروعی که برایش مترتب است، این فروع را به اصطلاح مطرح می‌کنند و جلو می‌آیند. البته خب بالاخره خود همین فروع هم نیاز به بحث دارد و طلبه می‌تواند این مطالب را از جواهر و امثال ذلک بدست بیاورد و بررسی کند، ولی وقت مجالس و کلاس‌ها نباید به این گونه امور بگذرد، باید مسائل مورد ابتلاء که اختلاف فتوا در آن حاصل است، آن برداشت‌ها مثل همین مسائل مواقیت مطرح بشود.

خب این یکی از مسائل خیلی مهم است، که آیا مواقیت همان اماکنی است که وقتها رسول الله یا این‌که محاذات با آن هم کافی است. این مسأله خیلی مهمی است و محل ابتلاست. این یک مسأله. یا فرض کنید که مسئله تکرار در عمره، این مطلبی است که خب خیلی الان روی آن بحث می‌شود، افراد دارند انجام می‌دهند. بنده خودم بعضی از موارد که مشرف شده بودم می‌دیدم که بعضی از این آقایان هر روز می‌روند به مسجد تنعیم و محرم می‌شوند و می‌آیند. خب ببینید با توجه به مطالبی که ما بحث کردیم اصلاً این مسأله جایز نیست، یا این‌که این قضیه در حد کراهت شدید است.

این یک همچنین مواردی فرض کنید که هست، همین‌طور آن اصول کلی این امور که همان پرداختن به تیتراها و عناوین این مباحث هست و رسیدگی به ریشه‌یابی مدارک و منابع، و لهذا وقت نباید بگذرد به یک سلسله مطالبی که همین‌طور سایرین مثلاً در تقریرات بیان کردند، هر کدام راجع به مسأله یا فروعاتش آمدند صحبت کردند و گذشته این‌ها در خود کتب فقهی پیدا می‌شود و طبعاً خود یک طلبه می‌تواند نسبت به این مطالب استنباط کند و استخراج کند.

نکاتی که مورد نظر هست آن نکات بایستی که صحبت بشود، و نسبت به آن دقتی که باید انجام بشود نسبت به خصوصیات یک بحث و آن نکات کلیدی که می‌توانیم در همه قضایا و امور مورد توجه قرار بگیرد، به آن‌ها باید انسان پردازد و همین‌طور خب مطالب اصولی که در ضمن مورد توجه و مورد بحث قرار می‌گیرد.

خب در قضیه مواقیت اگر نظر رفقا باشد در آنجا عرض کردیم که اصلاً به طور کلی طرح بحث غلط است. مثلاً فرض بکنید که راجع به این قضیه که یک مسأله بسیار مهم است، ببینید چیزهایی که فقیه باید در نظر بگیرد، اولاً قضیه میقات یک قضیه اساسی است، یعنی از همه دنیا دارند برای مکه حرکت می‌کنند و می‌آیند و همه هم دارند از محاذات میقات می‌گذرند. ببینید انسان بایست این مطالب را که مورد استنباط است و جوانب مطلب را خیلی مورد توجه قرار بدهد و آن فضایی که به اصطلاح در او هست - مثلاً باب راجع به عدم رضایت شارع به مسأله اربعین - خب آنجا دیدید من از همین قضیه آدمم جلو و استفاده کردم، مسأله اربعین یک مسأله هندوانه و خربزه نیست که حالا داریم می‌خریم.

یک قضیه مهمی است برای همه جوامع، همه افراد، همه اشخاص، هر کسی عزیزی را هر روز از دست می‌دهد، یکی می‌میرد، یکی زنده می‌شود، اصحاب ائمه در این قضیه خب مثل بقیه هستند، خود ائمه بالاتر، این‌ها اقوامشان، مادرشان، پدرشان فوت می‌کنند، آنها هم دلشان می‌خواهد مجلس بگذارند، هر کسی دلش می‌خواهد برای پدرش، مادرش، برادرش، فرض کنید که عیالش، شوهرش، عزیزش و رفیقش، کسی که خیلی مورد توجه هست مجلس بگذارد، مجلس ختم بگذارد، مجلس فاتحه بگذارد، و به قول امروزی‌ها مجلس بزرگداشت بگذارد، خب این یک مطلب طبیعی است. این نیست که الان در این زمانه یک دفعه مثل قارچ درآمده! یک قضیه‌ای بوده از زمانی که آدم، البته از نسل‌های قبل از آدم هم یک همچنین مطلبی بوده، بالاخره انسان نسبت به افراد تعلق دارد، نسبت به افرادی که با آنها حشر و نشر دارد تعلق دارد، توجه کردید؟

خب حالا در یک همچنین فضایی می‌خواهد به آن‌ها چه کار بکند؟ یادآوری کند، یاد آن‌ها را گرامی بدارد، یادشان را زنده کند، چون یادشان در نفوس موجود است، از بین نرفته، حالا بگذریم از این که بعضی‌ها اصلاً می‌خواهند ایجاد یاد کنند، نه این که یاد هست، نیست بابا، اصلاً یاد رفته پی کارش و طرف هم فوت کرده و نمی‌دانم ده‌ها سال هم گذشته، یک دفعه یک دنگش می‌گیرد که طرف بیاید این یاد را زنده کند و چه کار کند و این‌ها به خاطر همین نان و دکان و دستگاه و از این حرف‌هاست. وگرنه کسی که فوت کرده و گذشته کی به کیست که حالا بیاید و یاد آن بکند و این قدر هستند که نوبت به آن نمی‌رسد. حالا از این دسته بگذریم، برای افراد دیگر می‌خواهند، یعنی مایلند به این قضیه، و دلشان می‌خواهد خب مثلاً فرض کنید که این شخص، این عزیزی که از دست رفته، این دوباره اسمش مطرح بشود و قصدی هم ندارند، نه چیزی هم گیرشان نمی‌آید، حالا سایرین ممکن است در جای دیگر خلاصه به یک چیزها و منافع و مسائلی برسند، ولی این بدبخت از جیبش خرج هم می‌کند، می‌گوید خرج می‌کنیم که حالا مثلاً رفیقی جمع بشوند و یاد آن دوباره زنده بشود و مغفرت هم باشد.

در چنین شرایطی شما آن وقت ملاحظه می کنید در تمام زمان ائمه که این ها اسوه ما هستند یک همچنین قضیه ای وجود ندارد. یکی بیاید نقل کند آقا برای محمد بن مسلم مثلاً چهارم گرفتند یا هفت گرفتند یا شب سال گرفتند، یا برای بنظری چه کار کردند، یا برای فرض کنید که اُبی حمزه ثمالی مجلس گرفتند، همچنین مطلبی نیست. حتی یک مورد هم نداریم که امام علیه السلام بگویند که آقا مثلاً بیایید ... حتی یک مورد نبوده است. خب این یک قضیه ای نیست که فقط یک مورد داشته باشد، روزی صد مورد حداقل یا هزار مورد بایستی باشد، این مجلس بگیرد و آن بگیرد و آن بگیرد. توجه کردید؟ درحالی که نداریم.

اما آنچه را که داریم ما می بینیم مثلاً امام صادق علیه السلام عاشورا را هر سال احیاء می کند؛ امام رضا مسأله عاشورا را هر سال سالگرد می گیرد؛ امام باقر می گویند هر سال در منی روضه خوانی کنید. این قضیه نشان می دهد که به طور کلی اصلاً در مسأله اربعین هیچ چیزی وجود ندارد، فقط درحالی که اربعین برای سایر ائمه و امثال ذلک بوده، یعنی برخلاف یک تمایل قلبی افراد، افراد تمایل دارند دیگر. الان مگر نمی بینید، سالگرد مرحوم آقا بود همین افراد قوم و خویش به من گفتند که ما می خواهیم یک سالگرد بگیریم، گفتم من که نمی گیرم، من دیگر شرکت نمی کنم، گفتند ما اصلاً می خواهیم که اقوام باشند. گفتم خودتان می دانید ولی من نمی آیم، نه اینجا بودیم و نه بعدش هستیم و نه قبلش هستیم، کی بودیم؟ توجه می کنید!

این چیزی است که اصلاً تمایل به این قضیه هست! نه این که حالا فرض بکنید که یک چیزی باشد مورد نفور افراد باشد و در آنجا هم نسبت به آن امر و تاکید نیامده باشد. اصلاً افراد می خواهند یک همچنین قضیه ای انجام بشود و تمایل دارند؛ می گویند خیرش هم برسد، ثوابش هم برسد. در چنین جریانی شما می بینید اصلاً ائمه نسبت به این قضیه هیچ اقدامی نکردند و هیچ تاکیدی نسبت به این مطلب نداشتند، خب این نشان می دهد بر این که این مورد رضای شارع نیست. می گویند حالا فرض کنید که این طلب مغفرت چه عیب دارد؟ امام صادق این را نمی فهمد و تو می فهمی؟! امام سجاد نمی فهمد و تو می فهمی که این مجلس طلب مغفرت دارد یا ندارد؟! خب این را دیگر یک بچه پنج ساله هم می فهمد، دیگر نیازی به امام و پیغمبر و جبرئیل و میکائیل ندارد، در عین این که طلب مغفرت است، در عین این که به او می رسد، در عین این که می رسد یک مورد نبوده چرا نبوده؟ خب نباید باشد. و این ها نکات اساسی است که چطور در مسائلی که الان هست و قضایایی که الان سالگرد می گیرند، همین سالگردی که برای مرحوم آقا گرفتند، خب بنده مخالف بودم، چون نظر ایشان هم بر این قضیه سالگرد نیست. ممکن است آدم در ضمن یک مراسم برای امام اسم بیاورد، اما این که بلند شود یک سالگرد

بگیرد و بساط و دم و دستگاه و بیا و ببر که چه؟ علامه طهرانی بود که بود، به من چه؟ به تو چه؟ حالا بود که بود، کتاب‌هایش هست! چرا ما باید برخلاف نظر مرحوم علامه که باید این مجالس فقط به عنوان مجالس اهل بیت انعقاد پیدا کند و آنها باید رو بیایند و آنها بایستی که در اذهان ظهور کنند، این قدر مجلس گرفتیم که تهوع آور شده و دیگر مجلس امام سجاد را اصلاً کسی نمی‌داند کی هست، مجلس دیروز امام جواد را اصلاً نمی‌داند. این قدر مجلس گرفتیم که اصلاً می‌گوید چی؟ کی؟ کجا؟ بابا! امام جواد است، یعنی آن قدر این مطالب آمده و خلط شده و در حریم ائمه وارد شده که ...

شیخ انصاری فرض بکنید که بیایم و برای او مجلس بگیریم؛ مجلس گرفتن ندارد، برای چه باید مجلس بگیرید؟ خب می‌خواهی کتاب چاپ کن، اشکالی ندارد. ایرادی ندارد. عین همین مطالبی که امروز مثلاً شما می‌بینید متعارف شده، این را در رساله نوروز آوردم.<sup>۱</sup> روز تولد حضرت زهرا سلام الله علیها را می‌گویند روز مادر، خب اشکال ندارد. شما یک روز به عنوان روز مادر هم بگیرید، مثلاً به مادر توجه کنید، احترام بکنید، اما نه اینکه این بیاید آن اسم را تحت الشعاع قرار بدهد، یک تولد امیرالمومنین علیه‌السلام را می‌گویند روز پدر. نمی‌دانم تولد حضرت زینب روز پرستار، روز سرباز، سپاه، ارتش و خب اینها چی، اینها می‌آید همه آن مسائل اساسی ما را که باید به این مسائل تمرکز کنیم تحت الشعاع قرار می‌دهد. باید بگوییم بله روز تولد حضرت زهرا سلام الله علیها است که در این روز به مناسبتی باید انسان به مادر احترام بگذارد، هدیه ببرد، فلان بکند خیلی هم خوب است اشکال هم ندارد که باشد، باشد چه عیبی دارد، آدم هدیه ببرد به مادرش و پدرش، این هم یکی از اقسام صله رحم است دیگر. یا مثلاً توجه به پرستار خب چه اشکال دارد؟ به پزشک، طبیب، پرستار همه اینها ایراد ندارد، اما نه در قالبی که در آن قالب، آن فرد بیاید آن اصل را تحت الشعاع قرار بدهد، این روش برخلاف روش اسلام است، این روش برخلاف است.

امام به عنوان شاخص باید در شیعه مطرح باشد، کلام امام همیشه مطرح باشد، وقتی دو تا کلام، دو نفر حرف زدند، مشابه هم است. آن چه کلام امام است باید روی پلاکارد و بنر بنویسید، نه این که برای یک نفر دیگر، تا وقتی امام هست فلانی این را گفت، بسیار خب حرف خوبی زده، ولی برو برای امام را بیار. باید پیدا بکنی و بنویسی، امام معصوم آن باید باشد، کلام پیغمبر بایستی که نوشته بشود، و این باعث می‌شود که آن مقام و موقعیتی که باید در اذهان مردم، در اذهان بچه‌ها، در اذهان زن‌ها، در اذهان مردها از این امام باید وجود داشته باشد شما می‌بینید که این موقعیت از دست می‌رود.

خب او هم یک آدم مثل بقیه و حرف خوب هم می‌زند و این هم حرف خوب می‌زند و آدم‌های

خوبی هستند. همه الحمدلله آدم‌های خوبی هستند و حرف‌های خوبی می‌زنند. این نیست! ما در قبال امام در هر مرتبه باشیم صفر هستیم نه یک، صفر هستیم، و این صفر وقتی قیمت دارد که بعد از عدد واقع بشود، اما اگر این صفر قبل از عدد واقع شد دیگر قیمتی ندارد، و دیگر ارزشی ندارد، بعد از دو واقع بشود می‌شود بیست، بعد از سه واقع بشود می‌شود سی، اما اگر پیش صفر سه، این سه اهمیتی ندارد، فقط ما خودمان را جلو می‌اندازیم و مطرح می‌کنیم.

علی کل حال، این یک مطلب که باید به ریشه‌یابی قضایا و مسائل رسید. اصلاً این جا یک بابی هست من همین امروز نگاه می‌کردم راجع به مواقیت. خب شما ببینید روایاتی که راجع به مواقیت هست خیلی روایات عجیبی است، مثلاً در یک جا داریم که این عبارتی که الان مرحوم شیخ حر در این جا دارد، **بَابُ أَنَّ مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا لَا يَمُرُّ بِمَسْجِدِ الشَّجَرَةِ وَجَبَ عَلَيْهِ الْإِحْرَامُ عِنْدَ مُحَاذَاةِ الْمِيقَاتِ عَلَى رَأْسِ سِتَّةِ أَمْيَالٍ**<sup>۱</sup>. کدام یک از این روایاتی که این جا سه تا می‌شمرد این عبارت در او هست؟ ببینید روایت اول **مَنْ أَقَامَ بِالْمَدِينَةِ شَهْرًا** این‌ها را قبلاً همه را صحبت کردیم، کسی که یک ماه در مدینه بماند نه **أَنَّ مَنْ سَلَكَ**، شما **أَنَّ مَنْ سَلَكَ** را از کجا آوردید؟ از کجا این روایت می‌آید هر کسی که راه افتاد از مسجد به مدینه بگذرد، از ذوالحلیفه رد نمی‌شود و می‌خواهد از یک جای دیگر برود، از یک خیابان دیگر می‌خواهد برود، از یک جای دیگر می‌خواهد رد بشود، از آن طرف مدینه می‌خواهد راه بیافتد برود حالا بلند شود بگوید من می‌خواهم از این جا از ذوالحلیفه بروم، از آنجا راهم را می‌کشم و از آن طرف می‌روم.

از کجا آوردی **أَنَّ مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا**؟ کجای روایت یک همچنین مطلبی هست که شما به عنوان کلی بگویید و بعد هم یک همچنین شبهه‌ای پیش بیاید و بیایم و فتوی بدهیم. اولاً در خود مدینه‌اش ایراد است، ما می‌آیم کل قضیه را سرایت می‌دهیم، ببینید در حالی که افرادی که از اطراف و اکناف می‌آیند این‌ها همه عبورشان که از مواقیت نیست، این‌ها عبورشان از راه خودشان هست، از راه خودشان می‌آیند، منتهی برای این که می‌خواهد وارد حرم بشود و احرام ببندد، باید بیاید در میقات خودش، شام خودش، ذوالحلیفه، قرن المنازل، امثال ذلک، وادی عقیق و این‌ها در مدینه هم چه؟ مسجد شجره، حتی در مدینه اگر مسجد شجره نباشد خب می‌گفتند مسجد شجره و محاذاتش دیگر، ما نداریم یک همچنین چیزی، توجه می‌کنید؟

اینی که ما نداریم در روایات که برای کسانی که از هر طرف و از اطراف و اکناف که به سمت مکه

حرکت می‌کنند، این‌ها می‌توانند به جای اینکه مسیر خودشان را طولانی کنند و به جای این که مشکل نمی‌دانم غذا و سرما و گرما را به خودشان بخرند و نمی‌دانم راهشان را کج کنند بیایند، دلیل بر این است که شارع این مواظبت را وقتها و لا یُغیر رأیها و لا غیر طریقهها، این دلیل بر این است، و گرنه خب مسجد مدینه با بقیه چه فرقی می‌کند؟ چه تفاوتی دارد؟ تفاوتی ندارد، اگر قرار بود بر این که این طور باشد، به اصطلاح آن موقع عرض کردیم، خب این همه در زمان دویست و پنجاه سال در زمان ائمه، ما یک روایت نداریم آقا هر کسی از هر جا آمد موازی با میقات واقع شد برود آقا نمی‌خواهد راهش را کج کند و بیاید راهش را طولانی کند و بیاید به میقات هم برسد. فقط یک روایت است یا دو تا که آن هم شبیه هم است، مربوط به مدینه آن هم کسی که یک ماه مانده نه کسی که بلند شود بیاید در مدینه بعد از پنج روز دیگر می‌خواهد راه بیافتد، او هم نخیر باید از خود چیست اسمش؟ مسجد شجره از آنجا بایستی که این میقات را ببندد، توجه می‌کنید؟

از پیش خود نمی‌توانیم ما که بیاییم کم و زیاد کنیم، روایتی در اینجا است که خیلی عجیب است و نشان می‌دهد نحوه برخورد انسان و نحوه فکر، و نحوه تفکر انسان را. بله! مثلاً یک روایت داریم روایت أبو حمزه ثمالی است که چند نفر آمدند با همدیگر حرکت کردند کُنْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ أَبُو حَمَزَةَ الثُّمَالِيُّ وَ عَبْدُ الرَّحِيمِ الْقَصِيرُ وَ زِيَادُ الْأَحْلَامُ. فَدَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَى زِيَادًا قَدْ تَسَلَّحَ جَسَدُهُ - ما چند نفر آمدیم و خلاصه وارد شدیم و حضرت چشمشان به زیاد افتاد در حالتی که بدنش خیلی غبارآلود و فرسوده شده بود، خسته و کوفته - فَقَالَ لَهُ مِنْ أَيْنَ أَحْرَمْتُ؟ قَالَ مِنَ الْكُوفَةِ. - از کوفه احرام بستم، آمده بود مدینه و او از کوفه احرام بسته، یا الله!! - قَالَ: وَلَمْ أَحْرَمْتُ مِنَ الْكُوفَةِ؟ - مگر چه خبر است؟ - بَلَّغَنِي عَنْ بَعْضِكُمْ أَنَّهُ قَالَ مَا بَعْدَ مِنَ الْإِحْرَامِ فَهُوَ أَعْظَمُ لِلْأَجْرِ - هر چه احرام دورتر باشد ثوابش بیشتر است -. عجب مقدسی! آدم خر مقدس می‌آید هم بابای خودش را درمی‌آورد هم هیچ گیرش نمی‌آید. حالا ای کاش یک چیزی گیرش بیاید، خب بَلَّغَنِي! به من این طوری رسیده، آخر از کجا رسیده؟ حالا نکات جالبی در این جاها هست، و این خیلی مطلب است که نشان می‌دهد که اصلاً چطور انسان به مطالبی که در آن زمان‌ها هست نباید اکتفا کند. می‌گویند که باید نگاه کنید ببینید که در زمان اصحاب چه می‌کردند، اصحاب چه می‌گفتند، خب این اصحاب مگر نیست؟ این الان خودش اصحاب است.

أبی حمزه ثمالی دارد می‌گوید ما در کوفه از مردم می‌شنیدیم که امیرالمومنین گفته احرام هر شخصی دورة اهلها - از داخل خانه - هست. حضرت می‌گویند کی جد من یک همچنین حرفی زده؟ می‌گوید ما می‌شنیدیم! شما ببینید اگر قرار است یکی حرف در بیاورد نفر دوم می‌آید این را نقل می‌کند، نفر سوم، آنها می‌روند به چند نفر می‌گویند یک دفعه می‌بینی تمام یک شهر می‌گویند آن بوده،

در حالی که اصلاً و اساساً یک همچنین قضیه‌ای صحت نداشته، این‌ها اصحاب ائمه هستند! حضرت فرمودند کی جد من گفته؟ حضرت گفته کسی که می‌خواهد نذر بکند، بیاید از این جا احرام ببندد، کسی که نذر می‌خواهد انجام بدهد. بله!

فَقَالَ مَا بَلَغَكَ هَذَا إِلَّا كَذَّابٌ - دروغ گفتند، افراد به ما تهمت زدند - ثُمَّ قَالَ لِأَبِي هَمَزَةَ مِنْ أَيْنَ أَحْرَمْتَ؟ - حالا این را داشته باشید - قَالَ مِنَ الرَّبْدَةِ - از ریزه بستند، چون آنجا قبر اُبی ذر است احرام از آنجا بستیم که مستحب باشد، قبر اُبی ذر بالای هیمالیا است، بنده باید بروم از آن بالا احرام ببندم! - قَالَ لَهُ وَمَ؟ - برای چه؟ - لِأَنَّكَ سَمِعْتَ أَنَّ قَبْرَ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هُنا - حضرت می‌گویند لابد قبر اُبی ذر در آنجاست - فَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا تَجُوزَهُ - و خواستی که آنجا به استحباب برسی، قبر اُبی ذر که در احرام نیامده، سر قبر اُبی ذر یک فاتحه بخوان و برو، دیگر نه این که از آنجا احرام ببندی، هر چیزی جا به جا دارد، چه ربط دارد چیزی به چیز دیگر - ثُمَّ قَالَ لِأَبِي وَ لِعَبْدِ الرَّحِيمِ مِنْ أَيْنَ أَحْرَمْتُمَا؟ فَقَالَا مِنَ الْعَقِيقِ. فَقَالَ: أَصَبْتُمَا الرُّخَصَةَ وَ اتَّبَعْتُمَا السُّنَّةَ - شما دنبال سنت می‌روید - وَ لَا يَعْزِضُ لِي بَابَانِ كَلَاهُمَا حَلَالٌ إِلَّا أَخَذْتُ بِالْيَسِيرِ که حضرت می‌گویند.<sup>۱</sup>

مطالبی فرض کنید که در این جا هست، یکی این که آدم سرخود نایستی که اظهار سلیقه بکند، این جا قبر ابوذر است برویم از آنجا احرام ببندیم، این صحابی رسول الله بوده، حضرت به او توجه داشتند، خدا گفته از مسجد شجره باید احرام ببندی. باید از مسجد شجره باشد یا از وادی عقیق است؛ باید از آنجا احرام ببندی والسلام، یعنی چه؟ یعنی یک جریانی در وادی عقیق هست که اگر از وادی عقیق احرام بستی آن جریان تو را می‌گیرد، یا اگر نبستی هزار اُبی ذر که سهل است، سلمان هم باشد، هزارتا سلمان دفن باشد فایده‌ای ندارد، باید بروی در آنجا!

یادم است یک روز در مشهد بودیم مرحوم آقا - رضوان الله علیه - یک دفعه به من فرمودند که آقا سید محسن من دیدم که روی این طاقچه مهرهای مشهد است، روی مهرها می‌نویسند مشهد مقدس، برو همه را جمع کن و بریز همه را در باغچه. این چیزی که ما داریم فقط مهر کربلا است، خاک قبر امام رضا که نیست، خاک مشهد از یک جایی حالا کوه سنگی فرض کنید که مهرش می‌کنند، نمی‌دانم از سناباد مهر می‌کنند، ببینید حالا بگوییم آقا این اهانت است، نه این اهانت نیست، ما آنچه که در سنت داریم این مهر، مهر چه باشد؟ کربلا باید مورد توجه باشد، ما مهر امام رضا و مهر کاظمین و مهر سامرا نداریم! ائمه هستند به جای خودشان، قبرشان می‌رویم زیارت می‌کنیم جای خودش محفوظ، آن مطلبی

که در روایت هست برای سجده، آن فقط مهر کربلاست در همان حریمی که تعیین شده.

ما نباید بیاییم از خودمان اضافه کنیم، خدا آنجا را خواسته، این حرف من است، صحبت من در این موافقت و امثال ذلک و معهذا این جهت بود. ما نباید از خودمان بیاییم اضافه کنیم، باید ببینیم آن چیزی که به ما گفتند چه بوده. خب بله! ممکن است نسبت به آن اشتباه کنیم اشکالی ندارد، اشتباه اشکالی ندارد هیچ اشکال ندارد، ما معصوم نیستیم، اشتباه هم می‌کنیم، افتخار هم می‌کنیم اشتباه می‌کنیم. اقلاً نه مثل آنهایی که می‌گویند آقا ما اشتباه نمی‌کنیم، نه آقا ما اشتباه می‌کنیم. افتخار هم می‌کنیم می‌گوییم خدا هم در ما اشتباه را قرار داده، معصوم هم نیستیم، معصوم فقط یک نفر است، هر کی هم می‌گوید من اشتباه نمی‌کنم بیست و پنج خورده، توجه کردید؟

خب تکلیف ما هم این است، باید مشخص بشود که آدم اشتباه کرده خب از اشتباه برمی‌گردد چیز مهمی نیست، از اشتباه انسان برمی‌گردد. نیازی نیست به این که آدم بخواهد بگوید که نه من اشتباه نمی‌کنم. نه آقا! شما پارسال اشتباه کردی، خب بله اشتباه کردم چه می‌فرمایید؟ خب شاید بعداً هم اشتباه کنید خب بله بعداً هم اشتباه می‌کنم. خب دیگر عرضتان چیست؟ خب بعداً هم اشتباه می‌کنم، پس به حرف شما نمی‌شود اعتماد کرد، خب نکنید! پاشو برو هر جای دیگر اعتماد کن که می‌گوید من اشتباه نمی‌کنم برو به آن اعتماد کن، اگر کسی هست خب برو، بنده می‌گویم اشتباه کردم سال دیگر هم می‌کنم، سال بعدش هم می‌کنم، خب بعد هم اعتماد نداری خب به درک که نداری، خب برو به یک حرفی اعتماد کن که بگوید من اشتباه نکردم و روی اشتباهش بایستاد و بگوید که کارم درست بود. آدم این‌طوری به جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد. توجه کردید؟!

خب اشتباه اشتباه است، آن چیزی را که ما این احساس می‌کنیم این است، یعنی آن چیزی که روایت به ما می‌گوید، معصوم چهارده نفرند، آن چیزی که ما می‌کنیم این است بعد تغییر پیدا بکند مطلب عوض بشود دست ما نیست، شاید یک روزی بیاید ما بگوییم نه آقا همان محاذات میقات درست است، ولی آن روز الان نیست، الان این مطلب است و مسأله به این کیفیت است و این است.

نظر من این بود که راجع به قضیه احرام از ادنی الحل صحبت کنیم. صحبت نکردیم؟ گفتند که به این مناسبت این قضیه بهتر است. چون که این مسأله خیلی مسأله محل ابتلائی است که آیا از ادنی الحل می‌شود انسان محرم بشود یا نه؟ یا این که آیا فقط برای معسر و مریض هست یا این که برای شخص دیگری هم هست. إن شاء الله این بحث را ما ادامه می‌دهیم.

روایتی در این جا هست - این مطالب را برای ما بیان کردند - روایت از شیخ طوسی است که می‌رسد تا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُسِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلٌ أَحْرَمَ مِنَ الْعَقِيقِ وَ



آخِرُ مِنَ الْكُوفَةِ، أَهْيَا أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: يَا مُيَسِّرُ أَتُصَلِّي الْعَصَرَ أَرْبَعًا أَفْضَلُ أَمْ تُصَلِّيَهَا سِتًّا؟ - شش تا به جای چهارتا، شش رکعت نماز بخوانی - فَقُلْتُ: أَصَلِّيَهَا أَرْبَعًا أَفْضَلُ - چهارتا باید خواند - قَالَ: فَكَذَلِكَ سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهَا.<sup>۱</sup>

بینید حضرت در این جا می خواهد بگوید از خودت نباید بیای اضافه بکنی، امروز می گویند - از همین مسائلی که امروزه هست - آقا سفرهای امروزی دیگر مثل سفرهای سابق نیست، آن سفرها، سفرهای سخت بود که خدا گفته که نماز را تقصیر بکنید، این کجایش سفر سخت بود؟ خیلی کیف هم می کردند، الان شما سوار اسب بشوی بری بیشتر کیف می کنی یا سوار ماشین بشوی؟ من که داخل ماشین بیشتر خسته می شوم، خیلی با اسب سرحالم، گرچه سوار نشدیم تا حالا اما اگر خدا قسمت کند عرض کنم که خیلی بیشتر کیف هم می کنیم و به جای چهار رکعت شش رکعت هم می خوانیم، خیلی سرحال، این چرت و پرت ها چیست؟ سفر سابق این بود، سفر الان چه؟ آخر وقتی که یکی به یک جا برسد یک چایی، شربت بخورد دیگر خستگی به تنش نمی ماند که حالا بگوید به جای چهار رکعت دو رکعت بخوان، یک چرت بزند بلند شود از خواب و به جای چهار رکعت شش تا ملّی هم برایت می زند، شانزده رکعت می خواند این حرف ها چیست! خدا خواسته در سفر مشکل لطف بکند، نه آقا مگر سابق سفر تفریحی نمی رفتند؟ سفرهای تفریحی می رفتند کیف شان را می کردند و در آن سفرها همه چه کار می کردند؟ نماز را همان تقصیر می خواندند دیگر.

این که این خدا دلش خواسته در سفر یک متنی بگذارد آقا سفر که می روی خوشحال هم باش برای این که نصفه هم قبول می کنیم. خیلی خب حالا می گویی نه نمی خواهیم؟ دیگر خیلی خری، خیلی خری! می گوید از تو من دو رکعت را به جای چهار رکعت حساب می کنم، می گوید نه آقا! من همان چهار رکعت را می خواهم، ای احمق! همان چهار رکعت را می خواهم، این می شود چه؟ خر مقدسی! چیزی که خدا گفته همین است، آقا به حد ترخص رسید دیگر باید بگوید که تقصیر کنی، باید بگوییم خدایا مخلصت هستیم، ممنونت هستیم بارک الله که یک همچنین چیزی داری. آن وقت در همه این ها حساب است، در همه این مطالب حساب است، گاهی اوقات خود نفس می خواهد اضافه کند، خدا می آید جلوی این را می گیرد، عبادت را باید برای من انجام بدهی نه برای نفس، دلت می خواهد زیادتربخوانی دلت می خواهد بسیار خب، نماز واجب را بخوان، الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقِلَّ وَ مَنْ

شَاءَ اسْتَكْثَرَ.<sup>۱</sup> دو رکعت بخوان، نافله بخوان، دلت می‌خواهد باز هم بخوان اشکال ندارد، آن را که می‌گویم به عنوان واجب بایستی که انجام بدهی.

این روحیه، روحیه‌ای است که باید در مجتهد خیلی قوی باشد تا بتواند که آن چیزها را انجام بدهد، بتواند بهتر و دقیق‌تر به مسائل و به تکلیف برسد.

لذا در این جا روایت، أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَخِيهِ رِيَّاحٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا نُرَوِّي بِالْكُوفَةِ أَنَّ عَلِيًّا قَالَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ أَنْ يُحْرِمَ الرَّجُلُ مِنْ دَوِيرَةِ أَهْلِهِ. فَهَلْ قَالَ هَذَا عَلِيٌّ؟ - دارد از حضرت سؤال می‌کند که در میان کوفه در میان مردم این متعارف است، معروف است، دهن به دهن دارد می‌گردد، آیا یک همچنین قضیه‌ای صحیح است؟ ببینید دارد از امام صادق می‌پرسد، امام صادق صد و پنجاه سال بعد از امیرالمؤمنین آمده، یعنی صد و پنجاه سال در کوفه این قضیه دارد صحبت می‌شود، یک دفعه که نمی‌شود یعنی این سینه به سینه همین طوری لسان به لسان این مسأله به این کیفیت بیان می‌شود - فَقَالَ قَدْ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِمَنْ كَانَ مَنْزِلُهُ خَلْفَ الْمَوَاقِيتِ وَلَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ مَا كَانَ يَمْنَعُ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ لَا يُخْرَجَ بِثِيَابِهِ إِلَى الشَّجَرَةِ.<sup>۲</sup>

ببینید طرف آمده یک چیزی از امیر المؤمنین علیه السلام شنیده، خلف المواقیت را نشنیده فقط همان دویرة اهلها را شنیده، لِمَنْ كَانَ مَنْزِلُهُ خَلْفَ الْمَوَاقِيتِ را یادش رفته نشنیده، گوشش سنگین بوده. بعد حضرت می‌فرمایند: امیرالمؤمنین که نمی‌شود نگوید، خب اقرار به جهل است، این ادخال در هلکه است دیگر، خلاف حکم الله است دیگر، حتما حضرت خلف المواقیت را فرموده، منتهی آن شخصی که آمده نقل کرده و کسی که بعد آمده انتشار داده همه افراد گرفتند این هم می‌گوید این چیزی که شنیدم دیگر، شنیدم می‌گوید که میقات برای کسی است که - إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ أَنْ يُحْرِمَ الرَّجُلُ مِنْ دَوِيرَةِ أَهْلِهِ الان - پشت میقات هست. این برای آن افرادی است که آنجا هستند منزل کردند یا می‌خواهد از مدینه برود، اول منزل رقیش می‌خواهد برود در آنجا یک چند روزی بماند. بعد حضرت می‌گویند که خب مسجد شجره نمی‌خواهی بروی، برو آنجا منزل، آنجا که بودی از آنجا نیت کن، برای خود احرام از آنجا نیت کن.

وَلَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ مَا كَانَ يَمْنَعُ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ لَا يُخْرَجَ بِثِيَابِهِ إِلَى الشَّجَرَةِ. خب حضرت منع

۱- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۸.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳۵.

نمی کردند و می گفتند که لباستان را چرا درآوردید؟ چرا مسجد شجره باید این کار را انجام بدهید، آنها می گفتند که ما از خانه مان احرام بستیم، ما از منزل مان احرام بستیم، چه اشکال دارد؟ یعنی این قدر مسأله مهم است.

خب پس بنابراین در تتمه می خواستم مطلبی را بگویم که تا وارد مسأله بعدی می شویم این نکته محرز باشد که انسان باید در مطالب دقت داشته باشد، در احکام که وارد یک بحث فقهی و استدلالی می خواهد بشود، در همه چیز؛ در اعتقادات هم همین است؛ در مسائل اجتماعی همین است؛ در مسائل اخلاق هم همین است. در همه چیز بخصوص قبل از این که بخواهد وارد بشود آن ذهنیت خود را باید کنار بگذارد. این که من مرتب همین طور تذکر می دهم که انسان نباید کلام بزرگان را، کلام فقها را، کلام آنها را ابتدائاً در نفس و در ذهن خودش جای بدهد و بعد آنگاه به روایات و به ادله و مدارک مراجعه کند برای همین است. تا یک وقت شما می بینید شهید آمده یک همچین حرفی زده، یک دفعه یک تکانی می خوریم، وقتی آن تکان را خوردید و می روید سراغ روایت با آن نفس باز و حر و مستوی الطرفین و معتدل حرکت نمی کنید، به آن سمت نمی روید!

این که در صحبت ها می شنوید که بنده می گویم قبل از وارد شدن به یک مطلب، تأسیس اصل کنیم همه این ها غلط است؛ به خاطر همین است. قبل از تأسیس اصل یعنی چه؟ خب این اصل را شما بعد هم می توانید تأسیس بکنید، اول بیا ببین حکم چیست؟ قبل از این که وارد بحث بشویم دأب بر این است که تأسیس اصل بشود که آیا اگر این مسأله در این صورت بود اصل چیست، اگر در آن صورت بود بر چه اصلی باید تمرکز کرد. هنوز شما به حکم نرسیدید، تأسیس اصل بکنیم؟ خب این چه چیزی دارد؟ اشکالش این است، همین که شما یک تأسیس اصل کردید نفس شما آمد در آن قسمت اصل یک جایگاهی برای خودش باز کرد و این خطر است، نباید این باشد!! انسان در ارتباط با حکم، در ارتباط با روایت و مدرک امام باید صاف برود اول سراغ این روایت، سراغ آن مطالب، حواشی و جوانب، آنهایی که در دورش هست، بعد اگر آنجا به نتیجه رسید که فبها، و اگر نرسید هزار تا اصل می تواند درست کند، تأسیس اصل درست کردن کاری ندارد، برائت و باب اشتغال و.... و دیگر این که چیز خاصی نیست. درست شد؟ پس این مسأله به طور کلی ما باید از او احتراز کنیم، پیش از رسیدن به مطلب امام ما کلمات بزرگان، کلمات فقها، در این مورد را به طور کلی باید کنار بگذاریم.

لذا یک مجتهد قبل از مراجعه به ادله نباید برود جواهر را نگاه کند، اول باید برود سراغ وسائل، جوامع احادیث، سراغ کتبی که این ها احادیث جامع هستند، باید ببیند که نسبت به آنجا حکم چه چیزی دارد، البته ممکن است بعضی مطالب از ذهنش غافل بشود غفلت بکند اشکال ندارد، بعد از این که نسبت

به مطلب رسید با آن برداشت دیگر اشکال ندارد برود کتب فقها را هم ببیند. خب ببیند ممکن است یک مطلبی به نظر او برسد به نظر این نرسد و این را عوض بکند اشکال ندارد؛ برود جواهر ببیند، برود فرض بکنید که سایر از کتب را مطالعه کند.

تلمیذ: این که فرمودید، تأسیس اصل نباید بکند، خب معلوم است تأسیس اصل عندالشک نباید بکند، اما بعضی مثل محقق قمی می گویند که اصل به معنای قاعده اولیه چه اشکال دارد؟ در رابطه بین من و خدا تا وقتی چیزی ثابت نشده باشد من در مورد اشیاء رها هستم، پس با این ذهنیت می روم نه با آن معنا که عندالشک سراغ دلیل برود.

استاد: ببینید صحبت ما در این نیست. این یک قضیه کلی است، مکلف از وقتی که تکلیف می شود یعنی که احساس می کند تکلیف شده که خودتان آثارش را هم می دانید و از اوّل یک همچنین اصلی را در ذهنش تأسیس می کند تا وقت مردن، نیازی به مجتهد ندارد، که ما عندالشک باید چه کنیم؟ ولی صحبت در این است قبل از این که عندالشک باشد، اصلاً انسان به خدا چه می گوید؟ می گوید خدا من در قضیه شک دارم، می گوید یعنی چه شک داری، نشسته ای در یک گوشه شک دارم یعنی چه؟ این که من الان شک دارم چه کنم، خب یک مطلبی است که در ذهن همه باید باشد، هر مکلفی وقتی که می خواهد فرض بکنید که هر قضیه ای و مسأله ای است که با او اقتران دارد و مصاحبت دارد بر این که در هر جایی که نسبت به این قضیه شک کرد آیا باید در آنجا مسأله را به چه کیفیتی بررسی کند، این جا جای احتیاط است یا جای اشتغال یا جای براءت. صحبت این است که در هر موضوعی از موضوعات که فقیه می خواهد وارد اجتهاد بشود چه دلیلی بر این تأسیس اصل هست؟ الان شما می خواهید ببینید که از میقات احرام مجزی است یا از محاذات میقات هم اشکال ندارد، می گوئیم بیایم تأسیس اصل بکنیم، اصل این است که الزامی بر موافقت نیست الاّ این که ما ثبت بالدلیل باشد، حالا برویم ببینیم که دلیل چیست!

اصلاً چرا باید یک همچنین چیزی در ذهن بیاید؟ که اگر دلیل برایش بود یا نبود این طور بکنیم، باید اوّل کاری که می کنیم این است که خدایا در اجابت این تکلیف باید به عکس این قضیه، برویم سراغ دلیل بینم دلیل چیست؟ نه این که بگویم اگر دلیل نبود چه خاکی به سرم بکنم، خب هنوز که نرفتی سراغش، نیاز نیست که بگویی که چه خاکی به سرم، برو سراغ دلیل، یعنی این تفکر باید در این جا حاکم باشد، شما الان یک دفعه ناراحتی پیدا می کنید، سرتان درد می گیرد، معده تان درد می گیرد، فلان می کند یک دفعه می زند به سرتان ای وای اگر در این شهر دکتر نباشد چه خاکی به سرم بکنم، بابا برو هنوز که وقت داری، دکترها رو برو، در این شهر هم دکتر هست. اوّل نمی نشینی بر سرت بزنی اگر دکتر نباشد

چه کار کنم. یا در طهران هستی مریض شدی وای اگر دکتر نباشد چه کار کنم، خب هست نه این که نیست، یا این که در خانه نشستی شیر آب هم بغل دستت هست، اگر تشنه ام شد این آب قطع شد، آب شهر قطع شد، من چه کار کنم؟ بابا الان که دارد از شیر آب می آید، خب الان نیاز به همچنین شکی نیست، نیازی به یک همچنین تفکری نیست، نیازی به یک همچنین قضیه ای نیست.

صحبت بنده این است که این فقها در هر مسأله ای قبل از این که سراغ حدیث بروند، خب اگر ما دلیل پیدا نکردیم چه کار بکنیم؟ خب برو پیدا نکردی بعد آن وقت بیا و بگو به چه مسأله ای مبتلا شدیم؟! این تفکر که اگر من دلیل پیدا نکردم از اصل و از ریشه غلط است، مجتهد را از اول دور می کند، از آنچه که باید اولاً بلا اول بر او القا باشد.

تلمیذ: اگر نگاه فرد این باشد که من اولاً و بالذات آزادم فقط به همان اندازه که دلیل دلالت کرد دستم بسته می شود، به این معنا اگر تأسیس اصل کنیم چه اشکال دارد؟

استاد: ببینید من می گویم اصلاً صحبت در این مسأله نیست، صحبت در این است که انسان در مواجهه با احکام تکلیفی، آیا می گوید من آزادم؟ یا به عکس می گوید که من مکلفم، خدا مرا رها کرده و من هر کاری می توانم بکنم مگر در آنجایی که یقهام را بگیرد؛ یا این که نه من در هر قضیه ای باید ببینم خدا چه گفته، بعد اگر ببینم که مطلبی در آنجا رسید، در آنجا چه کنم؟ اتفاقاً قضیه برعکس است، یعنی انسان در مقام تکلیف خودش را وقتی رقبه ی مولا بداند و بنده مولا بداند و بخواهد آن راه را برود، این نمی تواند بگوید خدایا من آزادم مگر آنجایی که خفت من را بگیری. نه! باید بگوید خدایا من بنده تو هستم مگر در آنجا که خودت رخصت بدهی! مسأله به عکس است.

یعنی اصلاً برداشت کلامی و برداشت اعتقادی این سنخ از فقها نسبت به قضیه اشتباه است، از اول انسان خودش را بنده خدا باید تصور کند خدایا هر چه را که تو بگویی من باید انجام بدهم بعد در ضمن هم این هست که بله اگر من به دنبال دلیل رفتم، به دنبال تکلیف رفتم به او نرسیدم، باز تو چه حکم می کنی نسبت به من؟ من خودم نه، آنجا که تو حکم می کنی. دیگر مسائل ادله عقلیه و امثال ذلک و این ها پیش می آید خب آن هم همان حکم خداست که تفاوت نمی کند.

به طور کلی از اول یک شخص مکلف باید خودش را در تحت تکلیف مولا احساس کند نه این که حر و آزاد احساس کند مگر آنجایی که مولا بگوید نکن یا بگوید بکن، قضیه درست برعکس است. یعنی انسان باید خودش را عبد مولا فرض کند که مولا یک تکالیفی متوجه او کرده حالا باید سراغ آن تکالیف برود دستش رسید رسید، نرسید به سایر مسائل مراجعه کند و بعد هم اصلاً این بحث ها در آنجا نیست، این را انسان در همه جا دارد، در همه جا این هست که در هر جا که دلیل بود اطاعت

کند، در جایی که دلیل نبود بالاخره اصول هست.

این که بلند شود انسان در هر قضیه‌ای، در هر فرعی، در هر مسأله‌ای از اول برود آن سمت، این ذهن را بردن به یک سمت دیگر است، این غلط است، این صحیح نیست.

تلمیذ: اگر منشأ تأسیس اصل حکم عقل باشد، این هم اشکال دارد؟ به اعتبار این که حکم عقل هم یکی از منابع هست؟

استاد: خود عقل می‌گوید که من تأسیس اصل نمی‌کنم تا وقتی دلیل است! خود عقل می‌گوید اول به دلیل مراجعه کن.

تلمیذ: مصلحتش را می‌تواند درک بکند؟

استاد: نه! مصلحت این که عقل می‌گوید از میقات می‌توانی محرم شوی یا از محاذات میقات؟ کجا می‌توانی؟ اصلاً در تکالیف عقل راه ندارد.

تلمیذ: در تعادل و تراجیح بحث عقل راه دارد؟

استاد: آن که بله، در تعادل و تراجیح آنجا اصلاً اصل قضیه بر اساس عقل است. در آنجا تکلیفی اصلاً به دست نیامده، در آنجا ما تازه داریم دنبال تکلیف می‌گردیم، نه این که قبل از این که بخواهیم سراغ ادله برویم عقل بیاید بگوید تعادل و تراجیح، کدام تعادل و تراجیح؟ عقل می‌گوید اول برو سراغ ادله، ببین ادله چه هستند اگر عقلت نرسید آن وقت برو سراغ این که کدام اینها اورع یا اوثق و ... .

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد